هو العلیم

ادلۀ قرآنی احتیاط (3)

بررسی حاشیۀ علامه طهرانی بر کلام آیت‌الله خویی

سلسله دروس خارج اصول فقه ـ احتیاط ـ جلسۀ دویست‌وشصت‌وپنجم

استاد
آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس‌الله‌سرّه

أعوذُ بِالله مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم
بِسمِ الله الرَّحمَنِ الرَّحيم

يك تتمه‌اي از بحث آيات باقى ماند كه آن را بيان مي‌كنيم و إن‌شاءالله از جلسهٔ بعد راجع به روايات صحبت مي‌كنيم.

استدلال به آيهٔ ﴿ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِۦ﴾ و نقد آن

در آيهٔ ﴿ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِۦ﴾[1] استدلال اخباريّن و قائلين به احتياط، به شدّتِ تقواست؛ با اين بيان كه ﴿ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ﴾ دلالت بر وجوب مى‌كند و از باب اشدّيّت در مفاد تقوا و مصاديق تقوا كه با عبارت و كلمهٔ ﴿حَقَّ تُقَاتِهِۦ﴾ در آيهٔ شريفه بيان شده است وجوبِ أعلىٰ مرتبهٔ تقوا كه عبارت از احتراز از شبهات است را مى‌رساند؛ چون در مورد احتراز از محرّمات بتّيه ﴿حَقَّ تُقَاتِهِۦ﴾ معنا و مفهوم ندارد؛ پس منظور از ﴿حَقَّ تُقَاتِهِۦ﴾ در اين آيه عبارت از شبهات است كه در روايت هم هست:

فَمَن تَرَكَ الشُّبُهاتِ نَجا مِن المحرَّماتِ و مَن أخَذَ بِالشُّبُهاتِ إرتكبَ المُحَرَّماتِ و هَلَكَ مِن حيثُ لا يَعلَمُ.[2]

بنابراين وجوب تقوا در اين آيه به احتراز از شبهات است كه به اين عبارت خداوند بيان كرده است.

جوابي كه داده شده ـ همان‌طورى كه عرض شد ـ اين است كه اگر منظور در فتوا است قطعاً اين ﴿ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ﴾ مشخص است كه فتوا مستنبَط از آيات كريمه و روايات مأثوره از سنت است و اگر مجتهدي براساس آيات دالّه بر اباحهٔ اقتحام در شبهات و روايات، حكم به برائت بدهد اين موجب مبغوضيّت مولا نيست و همين‌طور ما در مقام عمل در شبهات به مفاد روايات در اينجا عمل كرديم. روايات در اينجا قائل به عدم وجوب احتياط است؛ پس ما خلاف تقوا در اينجا مرتكب نشديم تااينكه ﴿ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِۦ﴾ شامل مانحن‌فيه بشود. عمل به رواياتي كه دالّ بر برائت هستند و دالّ بر اباحه هستند و همين‌طور عمل بر آيات، خلاف تقوا نيست؛ بلكه ترخيص از ناحيهٔ شارع است.

آن‌وقت در ﴿ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ﴾ در اينجا اشكالي كه وارد مي‌شود اين است كه حتي بنا بر رأي اخباريّن و قائلين به احتياط، مواردي از شبهات هستند كه قطعاً در آن موارد اين تقوا دلالت بر وجوب نمى‌كند؛ پس مستحيل است كه اين ﴿ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ﴾ در اينجا به لفظ واحد بر دو طلب مستقلِ متفاوت ـ يكي وجوب و ديگري استحباب ـ [دلالت داشته باشد]؛ چون قطعاً در شبهات وجوبيه و شبهات موضوعيه، مُعظم قائلين به احتياط قائل به عدم احتياط هستند. بله، در شبهات تحريميه همه متّفقٌ عليه قائل به احتياط هستند، اما

---

[1] سوره آل عمران (٣) آيه ١٠٢. *امام شناسى*، ج ١٣، ص ٣١٠:
«تقواى خدا را آن طور كه بايد و شايد و سزاوار مقام تقواى اوست به‌جاى آوريد.»

[2] *وسائل الشيعة*، ج ٢٧، أبوابُ صِفاتِ القاضى و ما يَجوزُ أن يَقضىَ بِه، باب ١٢ ـ بابُ وُجوبِ التَّوَقُّف و الاحتياطِ فى القَضاءِ و الفَتوى و العَمَلِ فى كُلِّ مَسألَةٍ نَظَرِيَّةٍ لَم يُعلَم حُكمُها بِنَصٍّ مِنهُم عَلَيهِمُ السَّلام، ص ١٥٧، ح ٩:
«[امام صادق عليه‌السلام فرمودند كه رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم فرموده: كسى كه امور مشتبه را رها كند از محرّمات نجات يابد و هركه مشتبهات را اخذ كند مرتكب محرّمات هم گردد و ندانسته هلاك شود.»

در شبهات موضوعيه همان‌طوری که قبلاً صحبت شد بسياري، قائل به عدم احتياط هستند و در شبهات وجوبيه هم قائل به عدم احتياط هستند.

پس اين صيغۀ امر﴿ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ﴾ در اينجا اگر دلالت بر وجوب کند، با استثناء بسياري از موارد شبهه که مربوط به شبهات وجوبيه يا شبهات موضوعيه است منافات پيدا می‌کند.

اگر شما در اينجا بگوييد که دلالت بر دو مسئله دارد؛ در شبهات تحريميه دلالت بر وجوب تقوا و در شبهات غير تحريميه دلالت بر استحسان و استحباب تقوا می‌کند، در اينجا استعمال لفظ در دو معناي متفاوت است که آن هم در اصول مردود است.

پس ﴿ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ﴾ در اينجا دلالت بر حسن تقوا می‌کند و ما هم در اينجا حرفي نداريم و بحثي نداريم که ﴿ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ﴾ دلالت بر استحسان تقوا دارد.

حاشيۀ علامه طهرانی به جوابيۀ آيت‌الله خويی

مرحوم آقا يك حاشيه‌اي در اينجا دارند، اشكالي در جوابيۀ آقاي خوئی در اينجا دارند.

بررسی دلالت اطلاق صيغۀ امر بر وجوب

البته بحثشان راجع به همان امكان جمع بين استحباب و وجوب است؛ ايشان مي‌فرمايند که صيغۀ امر براي وجوب وضع نشده؛ بلكه صيغۀ امر وضع براي طلب است و طلب مصاديق متفاوتي دارد؛ بعضي از اقسام طلب، وجوب است و بعضي از اقسام طلب، استحباب است. منتها چون قرينه‌اي درصورت اطلاقِ اين صيغۀ امر وجود ندارد، نفس اطلاقِ استعمالِ صيغۀ امر دلالت بر وجوب می‌کند؛ يعني اگر مولا لفظ امر را بدون قرينۀ دالّ بر استحباب آورد، خود اطلاق در اينجا دالّ بر وجوب است، اين طلب خودش اقتضاي وجوب در اينجا می‌کند.

جهت قضيه را ايشان ذكر نكردند حالا من عرض مي‌كنم؛ جهتش هم اين است که عبد در مقام عبوديّت طلب را از اين صيغۀ امر در اينجا استنباط می‌کند؛ پس اين مقدار محرز است که مولا از عبد طلب را خواسته است، آن‌وقت عقل در اينجا ـ اصلاً به‌نظر من مسئله به اطلاق برنمي‌گردد بلكه فقط به حكم عقل برمي‌گردد ـ با توجه به موارد مختلف استعمال صيغه که در بعضي از موارد وجوب است و در بعضي از موارد استحباب است و حتي در بعضي از موارد اباحه است؛ يعنی فقط اباحه را از مكلف مي‌خواهد مانند امر عقيب حظر که دالّ بر اباحه است، البته آنجا قرينه هست؛ عقل در مورد سكوت مولا از كيفيتِ طلب در اينجا به دلالت اقتضاء حكم می‌کند که اگر اين مطلوب مولا واجب بود، در اينجا برائت از تكليف براي شما پيدا شده و مؤمّن از عقاب در اينجا حاصل است و اگر مقصود مولا استحباب بود پس باز موجب سرور و بهجت مولا دراين‌صورت خواهد بود بدون اينكه عقابي بر آن مترتب باشد.

وجوب، نتيجۀ حكم عقل و نه اطلاق صيغۀ امر

پس درهرحال اتيان آن مأمورٌبه در اينجا به دلالت حكم عقل است نه به اطلاق؛ به دلالت حكم عقل، آن اتيان مأمورٌبه انصراف به وجوب و الزام پيدا می‌کند و اين درصورتی است که قرينۀ بر اين استحباب در اينجا نباشد؛ مثل اينكه مولا به عبدش مي‌گويد: أكرم العلماء؛ عبد در بعضی از موارد می‌بيند مقصود مولا از اكرم استحباب است و در بعضي از موارد مي‌بيند مقصود وجوب است. حالا اگر در يك جا شك كند بين اينكه آيا اين امر صادرۀ از مولا دالّ بر استحباب است يا وجوب است، در اينجا آيا اطلاق دلالت بر وجوب می‌کند يا نه؟! كسي از اطلاق وجوب نمي‌فهمد. اينكه صرف امر از ناحيۀ مولا صادر شده است، آن فقط طلب است همان‌طوری‌که خود ايشان هم مي‌فرمايند، بسيار خُب طلب را قبول داريم. طلب، مطلوب است و واضع امر را براي طلب وضع كرده است؛ ولي كجاي اطلاق دلالت بر الزام می‌کند؟! اينكه صرفاً مولا يك خواستي را از عبد دارد آيا بدون يک قرينه دلالت

بر الزام می‌کند؟! اگر این دلالت بر الزام بکند، پس معلوم می‌شود که خود امر از نظر لغوي براي الزام است؛ به‌جهت اینکه ما در مقام ظهورات، ظهوري به نام وجوب و الزام در قبال سایر مواضعِ موضوعهٔ لغوي نداریم؛ وقتي می‌گویند که این لفظ ظهور در این دارد یعني از نظر لغوي براي این معنا استعمال شده است.

بله، ینبغی دلالت بر استحسان و ترجیح می‌کند یعني واضع ینبغي را بدون قرینه در اینجا دالّ بر استحسان و ترجیح ـ صرف ترجیح نه الزام ـ وضع کرده است. اصلاً مسئلهٔ ظهور عبارت است از استنباط مخاطب، آن معنایي را که واضع براي آن لفظ وضع کرده است؛ این ظهور می‌شود. البته این ظهور بدوي است نه ظهور ثانوي که آن قرائن خارجي و امثال‌ذلک بیایند براي این یك مابإزایي بخواهند تعیین کنند.

پس اطلاقِ در استعمال و محاورات، مفهوم و انصراف به معناي یك معناي خاص در صیغه را ندارد؛ بلکه اطلاق خیلي در اینجا بخواهد کار انجام بدهد این است که دلالت کند که چون مولا قرینه برخلاف نیاورده است، منظور در این معناي مخصوص تعیین می‌شود؛ نه‌اینکه اطلاق بیاید و براي مولا منظور تعیین کند، اطلاق منظور تعیین نمی‌کند؛ بلکه می‌آید همان معنا و مفهوم لغوي را به انضمام عدم وجود قرینهٔ بر خلاف، تثبیت می‌کند. اطلاق معنا نمی‌دهد و موضوع له را براي این تعیین نمی‌کند، اطلاق انصراف لفظ را در یك معناي خاص تثبیت نمی‌کند. مگر به این بیان که اطلاق می‌آید و آن لفظ را در آن معناي خاص استعمال می‌کند.

من‌باب‌مثال رأیتُ أسداً فی الصحراء، در اینجا فی الصحرا قرینه بر رجل شجاع نیست و همین‌طور قرینهٔ بر حیوان مفترس هم نیست. اگر بگوییم: رأیتُ أسداً فی الحمام این قرینهٔ بر رجل شجاع است و این الآن با اطلاق منافات دارد؛ یعني قرینه، منافي اطلاق است. دقت کنید قرینه می‌آید و معناي لفظ را از ما وُضِع له، به غیر ما وضِع له منتقل می‌کند. لفظ اسد در اینجا براي حیوان مفترس وضع شده و این قرینهٔ فی الحمام می‌آید از معناي مفترس متحوّل به رجل شجاع می‌کند. این قرینه می‌شود.

پس قبل از قرینه، لفظ در چه معنایي ظهور داشت؟! اگر بگویم: رأیتُ أسداً، و هنوز فی الحمام یا فی الصحرا یا فی الحدیقة را نیاوردم فقط می‌گویم: رأیتُ أسداً، این رأیت أسداً بدون قرینه، ظهور در حیوان مفترس دارد و این را از اطلاق نگرفته، بلکه از خود ما وضِعَ له گرفته است؛ یعني نفس آن وضع لغوي دلالت بر همان معناي اصلي می‌کند إلاّ ما خرج بالدلیل؛ یعني ما خرج بالقرینة؛ قرینه در اینجا مانع است. پس عقل در اینجا این‌طور حکم می‌کند که اگر متکلمي بگوید: رأیتُ أسداً مخاطب می‌گوید که چون هنوز متکلم قرینهٔ بر خلاف نیاورده است پس ما باید به همان معناي لغوي حمل کنیم. این اطلاق می‌شود نه‌اینکه اطلاق بیاید معنا برایش درست کند.

اطلاق، معنا و مفهوم تعیین نمی‌کند؛ بلکه اطلاق می‌آید جلوي مانعیّت قرینه را می‌گیرد و می‌گوید که قرینه که مانع براي ظهور لفظ در معناي لغوي است، این قرینه الآن مفقود است، این اطلاق می‌آید فقط این کار را می‌کند. وقتي قرینه مفقود شد پس لفظ در معناي لغوي در اینجا تعیّن پیدا می‌کند.

حالا اگر بگویم: رأیتُ أسداً فی الصحرا ممکن است در اینجا مقصود رجل شجاع باشد و ممکن است حیوان مفترس باشد؛ احتمال هرکدام در اینجا هست. در اینجا مخاطب از رأیتُ أسداً فی الصحرا چه ظهوري را استنباط می‌کند؟! آیا حیوان مفترس را استنباط می‌کند یا رجل شجاع؟ اگر رجل شجاع باشد، رجل شجاع نیاز به قرینه دارد و اینجا ما قرینه نداریم؛ یعني فی الصحرا محتملُ القرینه براي طرفین است؛ طرف رجل شجاع و طرف حیوان مفترس؛ وقتي که محتمل شد از حجیت تساقط می‌کند و فی الصحرا کالعدم می‌شود؛ پس می‌شود گفت که وقتي مولا گفت: رأیتُ أسداً، مخاطب، استنباطِ همان موضوع له را می‌کند؛ چون در اینجا اطلاق رفع مانعیّت قرینه را کرده است و قرینه در اینجا مانع نیست؛ بلکه قرینه در اینجا معیِّن نیست، قرینه در اینجا لغو است یعني قرینیّتي وجود ندارد.

در استعمال لفظ باید در اینجا ببینیم که واضع لغت لفظ امر و صیغهٔ امر را براي چه وضع کرده

است؟ اگر واضع صيغهٔ امر را براي وجوب و الزام وضع كرده است، اين مطلبي را كه مرحوم آقا مي‌فرمايند درست است؛ يعني اگر صيغهٔ امر براي الزام وضع شده، در جايي كه قرينه بر استحباب است، اين در اينجا در استحباب [استعمال شده است] مثل رأيتُ أسداً في الحمام مي‌شود، در جايي كه قرينه بر استحباب نباشد بر همان معناي موضوعٌ له لغوي خودش حمل مي‌شود، به همان موضوعٌ له لغوي؛ يعني اطلاقِ بدون قرينه لفظ را به همان موضوعٌ له لغوي خودش برمي‌گرداند نه به چيز ديگر. حالا اگر ما بگوييم كه لفظ امر بر الزام وضع نشده بلكه بر مطلق طلب وضع شده است؛ پس اطلاق در اينجا ديگر معيّن نمي‌شود، اطلاق در اينجا مي‌آيد همان موضوع له را تثبيت مي‌كند. لفظ امر درصورت عدم قرينهٔ بر الزام و درصورت عدم قرينهٔ بر استحباب و ترجيح، لفظ امر درصورت اطلاق دلالت بر طلب مي‌كند، فقط مولا طلب خواسته است. حالا مولا طلب مي‌خواهد و اطلاق در اينجا فقط مي‌گويد كه لفظ دلالت بر طلب شد؛ منتها عقل ديگر در اينجا مي‌آيد اين مطلب را تثبيت مي‌كند كه حالا كه مولا من‌باب‌مثال از شما طلب خواسته و گفته است كه أكرم العلماء ليلة الجمعة، اين ليلة الجمعة كه أكرم العلماء است ـ البته بسته به اهميت موضوع است كه چقدر به موضوع اهميّت بدهد! ـ عبد شك مي‌كند كه آيا مولا فقط [لفظ] اكرام را در مقام طلب صِرف در اينجا استعمال كرده يا در مقام الزام يا در مقام استحباب استعمال كرده است؟! يكي از اين سه‌تا است؛ يا مطلق طلب؛ يعني صرف رضايت از اكرام، بدون الزام و بدون استحباب. يا مقصود از أكرم العلماء استحبابِ اكرام است يا الزام است كه مقصود از أكرم العلماء الزام بر اكرام است. از آنجايي كه طلب بدون استحباب يا طلب بدون الزام، معنا ندارد، بالأخره در عالم خارج مولا كه مي‌گويد: أكرم العلماء اين اكرام بايد يا در ضمن وجوب و الزام محقق بشود يا در ضمن استحباب محقق بشود.

پس لاجرم عبد از عدم قرينهٔ بر الزام و استحباب، آن نفس طلب را از مولا به‌نحو ابهام و به‌نحو اجمال مي‌فهمد. وقتي كه به‌نحو اجمال فهميد، آن‌وقت مي‌آيد در اينجا قياس قرار مي‌دهد و نتيجه در اينجا مي‌گيرد؛ مقدمات را ضميمه مي‌كند و مي‌گويد كه مولا اين طلب را از من خواسته است و ممكن است كه براساس اين طلب عقاب مترتب باشد پس طلب، طلب الزامي مي‌شود و ممكن است براساس اين طلب عقاب مترتب نباشد پس طلب، طلب استحبابي مي‌شود. عقل در مقام مؤمّن در اينجا اين را مي‌گويد كه چون مولا امر و طلب كرد پس دفع ضرر محتمل در اينجا واجب مي‌شود و ضرر محتمل در اينجا عقاب است حالا يا عقاب دنيوي است يا اخروي است فرق نمي‌كند؛ دفع ضرر محتمل واجب است، اگر مقصود مولا الزام باشد و اين عبد اتيان نكرده باشد، آيا مولا حق دارد عقاب بكند يا ندارد؟! حق دارد. مي‌گويد: مي‌خواستي انجام بدهي. عبد مي‌گويد: منظور شما را نفهميدم كه الزام است. مولا مي‌گويد: وقتي امر به تو كردم عقل داشتي يا نداشتي؟! بر اين اساس كه عقل داشتي مي‌خواستي اتيان كني تا از عقاب مأمون باشي، اگر هم امر به استحباب كرده باشد بالأخره عبد با انجام دادن آن رضايت، خشنودي، سرور و بهجت مولا را تأمين كرده و عقابي هم در كار نيست.

پس اينكه در اينجا امر دلالت بر نفس طلب مي‌كند، عقل در اينجا حكم مي‌كند؛ حكم مي‌كند به‌جهت فرار از عقوبت و دفع ضرر محتمل عبد در اينجا مبنا را بر الزام بگذارد؛ پس اطلاق در اينجا دلالت بر الزام نمي‌كند؛ بلكه عقل در اينجا اين الزام را تثبيت مي‌كند. تمام اينها درصورتي است كه ما صيغهٔ امر را در طلب استعمال كنيم. حالا بعد مي‌گوييم كه آيا در طلب است يا در همان الزام إلاّ ما خرج بِالدليل.

بررسی اشکال مرحوم علاّمه به آیت‌الله خوئی در دلالت آیهٔ ﴿ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ﴾

بعد مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالىٰ عليه ـ در اينجا به آقاي خوئی اشكال وارد ميكنند و مي‌گويند كه شما در اينجا ﴿ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ﴾ را مي‌گوييد كه قطعاً دلالت بر ـ در بعضی از موارد شبهات حكميهٔ وجوبيه

يا شبهات موضوعيه ـ استحسان تقوا را دارد. وقتي استحسان تقوا را داشت استعمال صيغهٔ ﴿ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ﴾ در شبهات تحريميه و به نفس استعمال، نه استعمال مجدد، در استحباب در شبهات حكميه، استعمال لفظ در دو معناي متفاوت است. اين كلام اشكال دارد چون صيغهٔ امر در طلب در اينجا استعمال شده نه در وجوب. بله، اگر صيغهٔ امر در آنِ واحد در وجوب استعمال مي‌شد و در آنِ واحد در استحباب، اين اشكال وارد مي‌شد. اين مثل إغتسل ليوم الجمعةِ و الجنابة؛ غسل، غسل واحد است كه هم تعلق به يوم الجمعه گرفته است كه غسل استحباب است و هم تعلق به جنابت گرفته است كه اين وجوب است. اين چه اشكال دارد كه مولا به امر واحد بگويد: اغتسل للجمعة و الجنابة؟! منتها قرائن خارجيه مي‌آيد بعضي از افراد غسل را كه استحباب غسل است به يوم الجمعه در اينجا حمل مي‌كند؛ وقتي كه بعضي از افراد غسل اختصاص به يوم الجمعه شد مابقي افراد غسل در اطلاق خودش كه دالّ بر الزام است باقي مي‌ماند؛ دليل آمد غسل يوم الجمعه را متعيّن در استحباب كرد، بقيّهٔ مصاديق غسل مثل غسل جنابت، غسل جمعه، غسل دماء ثلاثه، غسل مس ميت و ساير اغسال به اطلاق خودشان باقي مي‌مانند؛ يعني به همين اطلاقي كه امر در اينجا هست. پس در اينجا اشكال ندارد كه در دو معنا كه يكي او را متعيّن در استحباب مي‌كند و ديگري به اطلاق خودش در اينجا هست باشد و اشكالي پيش نمي‌آيد.

اشكالي كه در اينجا حتي بر همين مبنا به مرحوم آقا مي‌شود وارد كرد اين است كه درصورتي‌كه شما از لفظ امر با تمسّك به اطلاق الزام را مي‌فهميد، وقتي قرينهٔ خارجي آمد بعضي از افراد را خارج كرد ديگر اطلاق ازبين مي‌رود نه‌اينكه اطلاق، افرادي دارد. وقتي كه مولا مي‌گويد: «اغتسل» و قرينه بر الزام جنابت نمي‌آورد ...، اگر قرينه داشته باشيم مي‌گوييم كه استعمال لفظ در دو معناست؛ يعني در اينجا مولا نفس طلب را ادعا كرده است و اين طلب براساس قرينهٔ بر استحباب، استحباب يوم الجمعه پيدا مي‌كند، نفس اين طلب براساس قرينهٔ بر وجوب، وجوب جنابت را در اينجا مصداق پيدا مي‌كند؛ پس اغتسل ليوم الجمعة، به‌واسطهٔ دو قرينهٔ خارجي ـ كلام مولا واحد است ـ كه مي‌آيند مصداق اين كلام واحد را نسبت به يوم الجمعه تعيين ميكنند؛ عبد از قرينهٔ خارجي مي‌فهمد مثلاً مولا ديروز به او گفته كه اين غسل روز جمعه مستحب است و همين‌طور گفته كه غسل جنابت هم واجب است، مولا روز پنج‌شنبه اين حرف را زده است، حالا روز جمعه مولا مي‌آيد مي‌گويد: اغتسل للجنابة و الجمعة مولا مي‌داند عبد جنب هم شده است لذا مي‌گويد: اغتسل لِلجمعةِ و الجنابة؛ با توجه به قرينهٔ خارجي يوم الأمس كه يوم الخميس باشد، اين بر الزام حمل مي‌كند و بر استحباب حمل مي‌كند و اشكال ندارد ولي صحبت و فرض بر اين است كه مولا فقط قرينهٔ بر استحباب يوم الجمعه را گفته است و ديگر الزام غسل جنابت را نگفته است. ما در اينجا داريم بحث مي‌كنيم كه در چنين موردي اگر قرينهٔ بر استحباب يوم الجمعه بيايد، ديگر اطلاق وجود ندارد و ديگر اغتسل لِلجمعةِ و الجنابة به قرينهٔ آن لِلجمعةِ حمل بر استحباب مي‌شود. قرينه مي‌آيد اطلاق كلام را ازبين مي‌برد؛ چون ما مي‌دانيم كه در اينجا ظهور سياق، سياق واحد مي‌شود؛ از قرينيّت استحباب يوم الجمعة سياق، متحوّل بر استحباب مي‌شود. مگر نمي‌گوييم: وحدت سياق؟! وقتي كه يک مورد مستحب شد، آن وحدت سياق مي‌آيد جلوي اطلاق را دراين‌صورت مي‌گيرد. پس در اينجا اشكال بر آقاي خوئی وارد نخواهد شد.

بله، يك مطلب را مي‌توانيم در اينجا بگوييم و آن اين است كه بگوييم: لفظ امر دلالت بر وجوب مي‌كند، ﴿ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ﴾ يعني واجب است، يعني ﴿حَقَّ تُقَاتِهِۦ﴾ دلالت بر وجوب مي‌كند، آن‌وقت بعد ديگر در اينجا اصلاً ناظر بر موارد خاص است؛ چون استعمال لفظ در دو معنا نمي‌شود. يعني تقوايي كه دلالت بر وجوب مي‌كند با توجه به قرينيّت شبهات حكميه و شبهات وجوبيه ـ در حكميه ـ و موضوعيه در استحباب، آن‌وقت ديگر در اينجا نمي‌شود كه ﴿ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ﴾ از يك طرف دالّ بر وجوب باشد و از يك طرف دلالت بر استحباب در اينها بكند درصورتي‌كه ما بگوييم: ﴿ٱتَّقُواْ﴾ دلالت بر وجوب دارد؛ اما اگر

﴿ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ﴾ در اينجا دلالت بر مطلق طلب بكند ...، شارع الآن در اينجا مطلق طلب را خواسته است؛ ﴿ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ﴾ در شبهات حكميه به‌واسطۀ قرينه حمل بر رجحان احتياط مي‌شود و در شبهات تحريميه به‌واسطۀ ادلّۀ ديگري كه داريم ـ نه به‌واسطۀ نفس اين آيه ـ ﴿ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ﴾ دلالت بر الزام احتياط در شبهات تحريميه می‌كند. اگر ايشان [مرحوم علاّمه] بخواهند اين‌طور بگويند، ديگر اشكال بر آقاي خوئی وارد است.

اللهم صل على محمد وآل محمد